

خدا شناسان و خدا شناسان!

از انسانهای بی خدا بترسید!
آنها به درجه ای رسیده اند که فکر می کنند هر
غلطی بکنند کسی آنها را مؤاخذه نخواهد کرد.
آنها برای هیچ چیز چیز ارزش قائل نیستند و چون
بی خدا هستند انگیزه ای برای رعایت اخلاق
ندارند.
کسی که خالق خود را انکار کند دست به هر
جنایتی میزند.

محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات
فراوان بر محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش
خداشناسی بر همه مردم واجب و لازم است تا بتوانند
سعادت دوجهان را کسب کنند والا در نتیجه
خداشناسی، انسان دچار انحراف در عقیده شده و گاه
کافر میشود و در هر دوجهان بدبخت می گردد.
در این کتاب به گوشه هایی ناچیز از شناخت خداوند
و نمونه هایی از خداشناسان همچنین نمونه هایی از
خداشناسان اشاره شده است.
امید است ما جزو خداشناسان باشیم و این کتاب مورد
استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

کرمانشاه- زمستان 98

خدا شناسان

امام حسین علیه السلام انهمه بلا و مصیبت دید ولی در «
آخرین لحظات اینگونه با خدا حرف می زند:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ
الْمُسْتَغِيثِينَ، مَالِي رَبُّ سِوَاكَ، وَلَا مَعْبُودٌ غَيْرُكَ، صَبْرًا
عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَهُ،
يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى، يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ،
«اَحْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می ورزم، معبودی
جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز
تو و معبودی غیر از تو برای من نیست

بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس کسی که فریاد
رسی ندارد! ای همیشه ای که پایان ناپذیر است! ای زنده
کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به
دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین
داورانی^۱

چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان الله اذا
احب عبدا غته بالبلاء غتا

خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در
دریای شدائد غوطه ور می سازد

جز زیبایی ندیدم

زینب کبری که علاوه بر امام حسین و حضرت عباس و
علی اکبر و دیگر جوانان بنی هاشم، دو پسرش هم در
کربلا بشهادت رسیدند ان چنان صبور و با استقامت بود

^۱ مقتل الحسین مقرر، ص 282

در جواب ابن زیاد ملعون که گفت: دیدی خدا با

خاندانت چه کرد؟ فرمود: **ما رایت الا جمیلا**

.من از خدا جز زیبایی ندیدم.

ای به یک روز مادر دو شهید وی فدای دو نازنین

پسرت

ای که در طول کمتر از یک روز ماند هفتاد و دو

داغ بر جگرت

هزاران مادر به زینب کبری اقتدا کرده وقتی فرزندشان

شهید می شود یا از دنیا می رود صبوری کرده و هرگز

کلمه ای اعتراض آمیز بر زبان جاری نمی کنند.

استقامت مادر سه شهید

«وقتی در قم، مادر سه شهید در تشییع

فرزند سومش حاضر شده بود، در میان

بانوان و در مقابل جنازه فرزند

شهیدش، ایستاد و سخنرانی کرد. نخست
خطاب به جنازه، این بیت را خواند:

بشکست اگر دل من بفدای چشم مست سر
خُم می سلامت، شکند اگر سبویی یعنی:
امام به سلامت باشند، دل شکسته ام به
فدای چشمهای تو.

بعد چنین گفت:

پسرم! نور دیده ام... سومین پسرم بودی که
تو را نثار راه قرآن نمودم. امروز، نخستین
روز بهار به دیدار گل ارغوانی و پرپر
آمده ام، پیکر دو برادر شهیدت را سال قبل
دیدم، برای دیدار پیکر تو، نخست
اجازه نمی دادند، ولی وقتی دیدند، صبر
و استقامت من خوب است، اجازه دادند، من
وقتی پیکر تو را دیدم، از ته دل خشنود

شدم که (به دلخواه من شهید شدی) زیرا
دلهم می خواست تو در راه خدا قطعه قطعه
شوی و چنین شد.

سپس این بانوی شجاع دستهایش را بطرف
آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تورا
شکر و سپاس می گویم که فرزندم در این
آزمایش الهی، این گونه، سرافراز و پیروز
و روسفید، بیرون آمد...» «زنان
مرد آفرین ص 208»

- إن (رسول الله (ص)) مر - فی یوم احد - علی امرأه
حملت ثلاث جنائر - علی بعیر - .

فقال (ص): من هؤلاء؟

فقالت: أخی و ابنی و زوجی - یا رسول الله - .

فمالی. إن صبرت؟

فقال (ص): إن صبرت فلك الجنة.

قالت: فما ابالي بعد هذا.^۲

یعنی پیامبر خدا در جنگ احد برخورد کرد با زنی که سه تا جنازه شهید حمل می کرد. پیامبر پرسید اینها کیا هستند؟ گفت برادرم و پسر و شوهرم.

ای رسول خدا! اگر صبوری کنم چه اجری دارم؟

رسول خدا فرمود اگر صبر کردی برای تو بهشت است.

ان زن گفت پس دیگر بعد از این ناراحت نیستم.

پیامبری به خدا شکوه نمود که:

پیامبر صلی الله علیه و آله: شَکَى نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى رَبِّهِ
عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: يَا رَبُّ يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ عِبِيدِكَ يُؤْمِنُ
بِكَ وَيَعْمَلُ بِطَاعَتِكَ، فَتَزَوَّى عَنْهُ الدُّنْيَا، وَتَعْرِضُ

^۲ (مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۴۳۰-۴۳۱).

لَهَا بَلَاءٌ ، وَ يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ عِبِيدِكَ يَكْفُرُ بِكَ وَ يَعْمَلُ
بِمَعَاصِيكَ ، فَتَرَوِي عَنْهَا بَلَاءً وَ تَعْرِضُ لَهُ الدُّنْيَا . فَأَوْحَى
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ ؛ أَنَّ الْبِلَادَ وَالْعِبَادَ لِي ، وَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ
شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُنِي وَ يُهَلِّلُنِي وَ يُكَبِّرُنِي ، وَ أَمَّا عَبْدِي
الْمُؤْمِنُ فَلَهُ سَيِّئَاتٌ فَارَوَى عَنْهُ الدُّنْيَا ، وَ أَعْرِضُ لَهُ الْبَلَاءَ
حَتَّى يَأْتِنِي فَاجْزِيَهُ بِحَسَنَاتِهِ ، وَ أَمَّا عَبْدِي الْكَافِرُ فَلَهُ
حَسَنَاتٌ فَارَوَى عَنْهُ الْبَلَاءَ ، وَ أَعْرِضُ لَهُ الدُّنْيَا حَتَّى
يَأْتِنِي فَاجْزِيَهُ بِسَيِّئَاتِهِ ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از پیامبران به
پروردگار شکوه نمود و گفت: پروردگار! بنده‌ای از
بندگانم به تو ایمان می‌آورد و طبق فرمان تو عمل
می‌کند و تو، دنیا را از او باز می‌داری (او را از
دنیا محروم می‌کنی) و در معرض بلا قرارش می‌دهی. و
بنده‌ای از بندگانم به تو کفر می‌ورزد و تو را نافرمانی
می‌کند و تو، بلا را از او باز می‌داری و دنیا را به او

ارزانی می کنی! خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود:
«سرزمین ها و بندگان، از آن من اند و هیچ چیزی نیست،
جزاین که مرا منزّه و یگانه و بزرگ می داند. امّا بنده
مؤمنم، گناهانی دارد و من دنیا را از او باز می دارم و او
را در معرض بلا قرار می دهم تا این که در قیامت نزد من
بیاید و پاداش خوبی هایش را بدهم. و امّا بنده کافر،
خوبی هایی دارد، و من بلا را از او باز می دارم و دنیا را به
او عَرَضه می کنم تا نزد من بیاید و کیفر گناهانش را
بدهم».^۳

عکس العمل عارف بالله در هنگام فوت فرزندش

آیت الله فهری نقل می کنند : مرحوم میرزا جواد آقا
ملکی تبریزی(ره) پسری داشت طلبه که روشنی و
گرمی خانواده بود، در روز عید غدیر ایشان در منزل
جلوس کرده و قشرهای مختلف به زیارتشان می آمدند،
یک روز که طبق روال سال های قبل در روز عید غدیر
ایشان جشن گرفتند و مهمان های زیادی هم برای ایشان
آمده بود، خدمتکار منزل کنار حوض خانه می آید و
چشمش بر پیکر بی جان پسر که بر روی آب بوده می
افتد، بی اختیار فریاد می زند، اهل خانه که از اندرون با
صدای خدمتگزار بیرون می آیند و با منظره دلخراشی
مواجه می شوند، بی اختیار همه فریاد می کشند و بلند
بلند گریه می کنند.

مرحوم ملکی متوجه می شود که صدای شیون خانه را
پیر کرده، از اطاق خود بیرون می آید. می بیند جنازه
پسرش در کنار حوض افتاده است. رو به زنها می کند و
می گوید: ساکت! در خانه مهمان داریم!

همگی سکوت می کنند و همین سکوت ادامه می یابد تا آنکه مرحوم ملکی از همه میهمانان پذیرایی می کند، عده ای از آنان ناهار را در منزل ایشان صرف می کنند و پس از پایان غذا که عازم رفتن می شوند، مرحوم ملکی به چند نفر از مهمانان خاص می فرماید؛ شما اندکی تأمل کنید، با شما کاری دارم و چون بقیه میهمانان بیرون رفتند، ماجرا را برای آنان می گوید و از آنان برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته کمک می گیرد. و می فرماید چون من هرسال برای حضرت امیر جشن می گیرم امسال به من عیدی داده اند.^۴

قال رسول الله (ص) - : قال الله عز و جل: إذا وجهت إلى عبد من عبدی مصیبه فی بدنه أو ماله أو ولده. ثم استقبل ذلک بصبر جمیل _ استحييت منه (يوم القيامة) _ أن أنصب له میزانا.

^۴ طبیب دلها

أو أنشر له ديواناً⁵

—الصبر الجميل: الصبر الذي ليس فيه شكوى إلى الناس.

یعنی پیامبر خدا فرمود: خداوند عز و جل فرمود: اگر مصیبتی در بدن یا مال یا فرزند بنده ام وارد کنم و او صبر جمیل کند من حیا می کنم در قیامت برایش میزان نصب کنم یا پرونده ای باز کنم.

و صبر جمیل یعنی صبری که در آن شکایت و اعتراض نکند.

آخوند گریه کرد

شیخ احمد دشتی از یاران آخوند ملا کاظم خراسانی تعریف کرد که: در زمانی که وضع مالی آخوند و همه ما خراب بود، یکشب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز او مثل

⁵ (مسکن الفوائد ص 49 و جامع الأخبار ص 316 الفصل 71)

میرزای نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی
و آقا ضیاء الدین عراقی و شیخ عبدالله گلپایگانی و
عده‌ای دیگر حضور داشتند ، وقتی درس تمام شد ،
ما دیدیم که سیدی باتفاق یک نفر زائر خدمت ایشان
آمد و آن مرد زائر مقداری وجوهات در آورد و به
آخوند داد و ایشان پولها را زیر تشکشان گذاشتند . ما
همه خوشحال شدیم که عنقریب استاد به ما که بی پول
بودیم ، چیزی می‌دهد . اما یک دفعه سید در گوش
آخوند چیزی گفت که آخوند خراسانی ، قلم و دواتی
به او دادند و سید چیزی نوشت ولی آخوند وقتی نوشته
را خواند ، آنرا پاره کرد و بعد پولها را از زیر تشک در
آورد و به او داد . و سید هم تشکرکنان با آن زائر رفت .
بعد از رفتن آنها ، با اصرار ما ، آخوند علت این کار را
چنین فرمود : آن مرد زائر چهارصد لیره پول برایم آورد
. ولی آن سید گفت : دوپسر دارد و می‌خواهد هر دو را

داماد نماید ، اما پول ندارد . برای اینکه کسی متوجه نشود ، من به او گفتم ، بنویس که چقدر پول لازم داری . او هم نوشت : صدلیره . من دیدم این مبلغ برای داماد کردن دوپسرش ، کافی نیست لذا هر چهارصد لیره را به او دادم .

اینجا بود که شاگردان شروع به قال مقال کردند که : آقا این چه وضعی است؟ شما که می دانید وضع مالی همه ما خراب است . ما به جهنم! شما چرا بفکر خودتان نیستید؟ الان که شما وبچه هایتان در مضیقه هستید ، چرا همه چهارصد لیره را به آن سید دادید؟

در اینحال یکدفعه آخوند شروع کرد به گریه کردن! همه ساکت شدند و از ایشان

معذرت خواستند و گفتند که قصد جسارت نداشتند . آقای آخوند بعد از چند دقیقه ساکت شدند و فرمودند : ناراحتی من بخاطر این نیست که بمن توهین شد

یانشد! بلکه افسردگی من از این است که می بینم تمام
زحماتی که من در عرض این سالها برای شما کشیده ام
، همه به هدر رفته است! زیرا مشاهده می کنم که شما در
رکن اوّل اسلام ، که توحید است ، وامانده اید!! واز آن
غافلید و نمی دانید که رزق وروزی را خدا می دهد نه
بنده خدا .

اگر منظورتان از این حرفها این است که من این قبیل
پولها را برای خود بردارم وپس انداز کنم . من احتیاج
به پس انداز ندارم! زیرا وقتی از مشهد به نجف آمدم جز
یکی دو جلد کتاب ، هیچ نداشتم و خداوند اینهمه نعمت
وعزّت بمن مرحمت فرمود . واگر منظورتان بچه هایم
است که آنها هم وضعشان خوب است و خدا رزاق
آنهاست واگر منظورتان خودتان است ، شما هم باید به
خدا اتّکاء داشته باشید و امید به او به بندید نه به کس

دیگر . من متأثرم از اینکه می بینم شما خدا را فراموش کرده اید و به بنده او چشم دوخته اید^۶ .

مرحوم قاضی و کتک خدا!

علت فقر

مرحوم قاضی (ره) می گوید: « این فقر من از همان شوخی است که روزی در بازار با آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کردم و به او گفتم آینده مرجعیت تامّ از آن شماست. در آن موقع ما را فراموش مکن و هنوز که هنوز است دارم کتک همان حرف را می خورم^۷ .

^۶ سیمای فرزندگان : ص 382.

فقر و اوج توکل

خانه اش ساده و محقر است. کلاس ها همان جا برگزار می شود! «کف منزل خالی از هر فرش است و تنها یک گلیم نایلونی خوشرنگ در آن انداخته شده که آن را هم عموی ایشان برای آقای قاضی فرستاده است و چون می دانسته که او از مناعت طبعی که دارد هدیه قبول نمی کند گفته است شما اگر حق الناس را قبول دارید من این را وقف بیرونی شما کردم!»

شب ها به خاطر نبودن لامپ، خانواده در تاریکی به سر می بردند و گاهی آن قدر روزگار به سختی می گذرد که آقای قاضی هنگامی که یکی از شاگردانش سید حسن الهی به تبریز می رود به او می گوید: «رفتی،

فلان کتاب مرا بگیر از فلان جا و بفروش و پولش را
برای من بیاور!»!

تنگی معیشت و فقر در بعضی از مقاطع زندگی، آنچنان
آقای قاضی و خانواده اش را تحت الشعاع قرار می دهد
که بعضی از کتاب هایشان را می فروشند تا از پول آن
امرار معاش کنند ولی هرگز راضی نمی شود از
وجوهات شرعیه استفاده کند. در حالی که هزار و یک
توجیه برای استفاده داشتند. و این ها همه شرایط زندگی
است که این مرد روحانی دارد و با این همه شاگردانش
وقتی می خواهند وی را توصیف کنند می گویند: «از
لحاظ توکل احدی را مانند قاضی ندیدیم. آن چنان
مانند کوه استوار بود که ابداً مسائل مختلف اجتماعی و
زندگی خم به ابروی ایشان نمی آورد! آری او کوه
است.»

شاگردش علامه طباطبائی می گوید: « زمانی که از شدت فقر در مضیقه بودم رفتم تا از ایشان پولی قرض کنم تا بعد، از ایران برایم پول بفرستند، اما وقتی آن جا رسیدم، دیدم یکی از پسرانش هم آمده و از او برای قابله پول می خواهد و او جیب های خالی اش را نشان می دهد و می گوید ندارم و با این همه احوال، او یک ذره از آن توکل و تسلیم و تفویض و توحید خودش خارج نمی شد. و چیزی نمی توانست او را از مسیر منحرف کند. این حال آرامش و طمأنینه ایشان برای ما شگفت انگیز بود»!

کریم النفس

با این همه فقر، ایشان بسیار کریم النفس است. آیت الله نجابت می گوید: « پول اگر دستش برسد مثل کبوتر بال دار می رود. حمام که می رود به جای دو یا چهار فلس،

150 فلس به حمامی می بخشد که 100 فلس آن خرج دو خانواده می شود. « خانه اش را که می خرد زیر آن طلا پیدا می کنند و وقتی برایش می آورند می گوید: « بروید برای خودتان! چون من خانه را فروخته ام. « فقیر هم که در خانه می آید سهم غذای خودش را می دهد و از سهم غذای دیگران هم نمی خورد و می گوید: « من سهم خودم را دادم رفت » .

در نهایت فقر و سختی و عسرت زندگی می کند ولی به خود اجازه نمی دهد که از وجوهات شرعیه استفاده کند و هنگامی که شخصی از سهمی که دست او بوده برای آقای قاضی می آورد و می گوید از سهم خود من بردارید قبول نمی کند و می گوید این ها را برای آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی ببرید. می گوید: « وجوهات به آن کسی می رسد که بتواند رد مظالم استفاده کند. یعنی در نهایت فقر و سختی. « در نهایت فقر و سختی،

نان خشک در آب می زند و می خورد و آن قدر
مناعت طبع دارد که به دیگرانی که می خواهند برایش
خانه بزرگ بخرند اجازه این کار را نمی دهد و به
راستی همین کف نفس هاست که از او «قاضی» می
سازد. و او باید توحید را با فقر تجربه کند. خودش
ایشان می فرمایند: «برزخ من در دنیا فقر است و دیگر
در برزخ مشکلی ندارم» .

این فقر، این نیستی، این احتیاج و نیاز مداوم برای او
توحید به ارمغان می آورد و از او شخصیت متواضعی
می سازد که تا آخر سخنش همین است: «من هیچی
ندارم» و به عبارت دیگر یعنی من هر چه دارم از
اوست. به علامه هم با آن وضعیت فقر و خانه اجاره ای
می گوید: «تو با این همه تجمل به جایی نمی رسی.» او
معنای این کلام سیدالشهدا (علیه السلام) را خوب
درک می کند که: «إلهی أنا الفقیر فی غنای فکیف لا

اکنون فقیراً فی فقری! ای خدای من! در وقت غنا و ثروت، فقیرم و به تو محتاجم چه برسد به هنگام فقر و بینوایی»^۸.

آقا، مگر نمی بینید که خدا با شما چه کرده است؟

روزی حضرت امام فرمودند: عالمی بود که در آخر عمر بیمار شد و کم کم بیماری او شدت گرفت به طوری که دیگر قادر نبود دست و پای خود را حرکت دهد، یکی از شاگردان از او مواظبت می کرد و غذا را در دهان او می گذاشت، عالم، مدام خدا را شکر می کرد و تسبیح می گفت، یک روز شاگرد گفت: آقا، مگر نمی بینید که خدا با شما چه کرده است؟ شما حتی نمی توانید خودتان آب را بردارید و بخورید، عالم گفت: فرزندم خداوند خیلی مهربان است، من چگونه

قادرم شکر او را بگویم؟ او آنقدر کریم و مهربان است
که تو را برای مواظبت من مأمور کرده است، آن وقت
درمی یابی که من چرا مدام او را شکر می گویم

حاج شیخ علی زاهد قمی

درباره این شخصیت که از اساتید آیت الله مرعشی
نجفی بوده ، مرحوم آقابزرگ تهرانی می نویسد
او در شدايد وسختیها و گرفتاریها بسیار صبور و بردبار
بود به حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل
نمی کنند . فرزندش در نجف از دنیا رفت و او گریه
وزاری نکرد . زمانی که از دفن او بر می گشت ، خبر
درگذشت فرزند دیگرش ، شیخ شریف از ایران رسید
پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود و برای هردو
مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را

سپاس می گذارد . زیرا اعتقادش آن بود که این ،
آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است . صبر
وبردباریش در بیماری اخیر او - که منجر به وفاتش
شد به این اعتقادش به خوبی گواهی داد .

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس
از عملی ناکارآمد ، برای اومجرای ادراری از
خاصره اش ساختند و چندبار برای معالجه به ایران آمد
اما درمان مفید و کارساز نیافتاد . و در بستر بیماری خفت
و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید . در این زمان
علماء و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او
می رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی ،
کلمه ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی
مطلقا نشنید بلکه زبانش همواره به حمد و شکر الهی و

رضایت به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه به سرای
باقی شتافت^۹

حضرت ایوب و بلاهای مختلف

و اذکر عبدنا ایوب اذنادی ربه انی مسنی
الشیطان بنصب و عذاب؛^{۱۰} و به خاطر بیاور بنده ما
ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خواند (و گفت
پروردگارا) شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است) «».

^۹ آقابزرگ تهرانی، نقباء البشر: ج ۴، ص ۱۳۲۵

مفسرین می گویند که حضرت ایوب (ع) اولاد بسیار و ثروت فراوان داشت و به فقیران و مستمندان کمک فراوان می نمود [و بر این وضع خود بسیار شکرگذاری می کرد] اما روزی از طریق وحی خبردار گردید که «هنگام نعمت به سر رسیده و حالا بلا و آزمایش است، «مستعد بلاء باش

ایوب گفت: «آنچه از دوست می رسد خوب است.» و آماده بلا گردید تا وقتی که مال او تلف شد و اولادش مردند و خودش نیز به مرض مبتلا گردید اما در همه حال به عبادت و شکرگذاری مشغول بود، گویند مرض تمام اندام وی به غیر از زبان و دل او را فراگرفت اما هر قدر بلا بر وی زیادتر می گشت شکر او بیشتر می شد وی می گفت خدایا چون تو را دارم همه چیز دارم، تا اینکه مصیبت و بلا به منتهایی خود رسیده اما ایوب به طور شایسته از بوته امتحان سرافراز بیرون آمد و از شاکرین محسوب گردید، آن وقت شاید به امر خدا

مأمور شد دوباره خود دعا کند و از خداوند طلب عافیت نماید. اما اینکه به چه علتی آن حضرت مبتلا به این بلاها شد.

در روایتی از امام صادق

(ع) سؤال شد. امام (ع) در جواب این سؤال پاسخ مشروحه دادند که خلاصه اش چنین است: ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که «اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای، که اگر این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکر گذاری نخواهد».

خداوند برای اینکه اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد و او را الگوی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام «نعمت» و «رنج» و در هر حالی شاکر و صابر باشند، به خواست شیطان، اموال فراوان ایوب، زراعت و

گوسفندانش و همچنین فرزندان او را گرفت و با آنها
و بلاها در مدت کوتاهی همه آنها را از میان برداشت
ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده
گشت در این حالت شیطان از خدا بیماری جسم ایوب
را درخواست کرد، که آن جناب چنان بیمار و رنجور
گشت که از شدت درد به خود می پیچید و به بستر
بیماری گرفتار گشت اما این حالت نیز شکر گذاری او
را کاهش نداد، ولی چیزی که قلب ایوب را شکست و
روح او را سخت جریحه دار نمود. شماتتهایی بود که
جاهلین بر وی می کردند و می گفتند «تو چه گناهی
کرده ای که به این عذاب دردناک گرفتار شده ای؟» و
آن جناب پاسخ می داد «به پرودگارم سوگند که هیچ
خلافی در کار نبوده، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده
ام و هر لقمه غذایی خوردم یتیم و بینوائی بر سر سفره
من حاضر بوده.» با تمام این شماتتها باز رشته صبر ایوب
از کف او خارج نشد و تنها جمله ای که با نهایت ادب

و تواضع فرمود (بدون اینکه هیچ شکوه و گله گذاری
از خداوند نماید) «پروردگارا شیطان مرا به رنج و عذاب
»افکنده است»¹¹

خدانشناسان

کسانی که با دیدن مصیبت، زیان به کفر می گشایند و
خدا را به صفات بد توصیف می کنند خدا شناس
هستند. اینان اندکی معرفت الهی ندارند و هیچ خدا را
نشناخته اند.

زنی که می گفت....

¹¹ <http://www.tahoor.com/FA/Article/View/113097>

مادری که جوانش مرده بود در مسجد محل ختم
فرزندش، خدا را ظالم می خواند.

و این نشان می داد که از خدا هیچ نمی داند. کسانی ظلم
می کنند که نیاز دارند و خداوند بی نیاز مطلق است. او
ذره ای به کسی ظلم نمی کند و این مردم هستند که به
یکدیگر ظلم می نمایند.

امام صادق (ع) می فرمایند: «یک فرزند که پیش از مرد
در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود
بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد
کنند.»¹²

جوانی که دستش شکسته بود....

جوانی که دستش شکسته بود می گفت قبل از اینکه
دستم بشکند نماز می خواندم ولی چون دستم شکست و
خدا جلو گیری نکرد تا دستم نشکند! نماز را ترک
کردم.

ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

عجب آدمی که بی احتیاطی خود و بی توجهی خود را
به خدا نسبت می دهد!

رسول خدا فرمود: صبور سه نشانه دارد : اول آن که
سستی نمی کند ، دوم آن که افسرده و دلتنگ نمی شود
و سوم آن که از پروردگار خود شکوه نمی کند.

دختری که چهار سال نماز رو ترک کرده...

دختر خانمی می گفت چون خدا حاجتم را نداد نماز را
ترک کردم!

ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

سه دسته مردود

امام صادق (ع): روز قیامت، زن زیبائی را که با زیبائی خود فتنه می کرده است، می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: خدا یا! تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت مریم (س) از تو زیبا تر بود ولی او فتنه نکرد! سپس مرد زیبائی را که با زیبائی خود فتنه می نموده است، رامی آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت یوسف از تو زیبا تر

بود. ولی به فتنه نیافتاد. بعد شخصی را که
بخاطر بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را
می آورند. به او خطاب می شود که: چرا
تحمل سختیها ننمودی و به فتنه
افتادی؟ جواب می دهد که: تو سختیها
و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه
افتادم! به او خطاب می شود که: بلاهای
حضرت ایوب (ع) از تو بیشتر بود ولی او
به فتنه نیافتاد.^{۱۳}

پسری که گفت با خدا لج کردم!

دختر خانمی می گفت پسری به خواستگاریم آمد. از او
پرسیدم نماز می خونی؟ گفت نه من با خدا لج کردم!

ایشان در امتحان الهی مردود شدند!

¹³ از عالم بعد از مرگ چه خبر؟

پدر و مادری که بخاطر تصادف پسر و فوتش، نماز را رها کردند...

پسری تصادف کرد و از دنیا رفت، پدر و مادرش بخاطر اط دست دادن جوان خود، نماز را ترک کردند و با خدا قهر نمودند!

ایشان هم در امتحان الهی مردود شدند!
از این پدر و مادر باید سوال کرد اگر به شما امانتی دادند بعد صاحب امانت امد و امانتش را گرف آیا او به شما ظلمی کرده است؟

خدا فرزند را به انسان امانت می دهد و هر وقت حکمتش ایجاب کرد ان را پس می گیرد.

تذکر رسول خدا(ص) به مرد مصیبت دیده

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) در میان اصحاب خود حاضر می شدند مردی نیز به همراه فرزند خردسال خود در آن جمع حاضر می گشت و او فرزند خود را در آن جلسه کنار پیامبر (ص) می نشاند مدتی گذشت و آن کودک از دنیا رفت. به همین خاطر آن پدر به علت حزن و اندوهی که در فقدان آن فرزندش برایش بوجود آمده بود، در آن جلسه حاضر نمی شد.

پیامبر اکرم (ص) از احوال او جويا شدند و از علت غیبت او از اصحاب سؤال کردند. به حضرت (ص) گفته شد: فرزند آن مرد از دنیا رفته است و آن مرد بخاطر حزن و اندوهی که در فقدان فرزندش داشت در جلسه حاضر نمی شود و شرکت نکردن او در این جلسه بخاطر این بود که خاطره حضور فرزندش در این جلسه برایش یادآوری می شد.

پس از این امر پیامبر اکرم (ص) آن مرد را ملاقات

نمودند و از فرزند او پرسش نمودند و پس از آنکه آن
مرد خبر فوت فرزندش را به پیامبر(ص) داد، آن
حضرت به آن مرد تسلیت گفتند و به او فرمود: - ای
مرد- کدامیک از این دو امر برای تو محبوبتر است؟
آیا می خواهی فرزندات در نزد تو زنده باشد.
یا می خواهی او در کنار درب بهشت منتظر تو ایستاده
باشد.

و هنگامی که تو به یکی از دربهای بهشت برسی.فرزند
تو آن درب را برای تو باز نماید.

آن مرد در جواب پیامبر(ص) گفت: رفتن فرزندم به
بهشت و انتظار کشیدن او از من - برای رسیدنم- به
آنجا برایم بهتر و گواراتر است. در این هنگام
پیامبراکرم(ص) به او فرمود: این امر برای تو این چنین
خواهد بود.

در این حین مردی از انصار به پیامبر(ص) گفت: آیا این

امر مخصوص همین مرد است؟
یا برای تمام کسانی است که فرزند کودک خود را از
دست بدهند؟

پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: این امر برای تمام
مسلمانانی است که فرزند کودک خود را از دست
بدهند^{۱۴}

مردن رحمت است!

عده ای نزد ذی الکفل که یکی از پیامبران بود ، آمدند
و درخواست کردند که او از خدا بخواهد تا مرگ را از
آنها بردارد؟ پیامبر دعا کرد و مرگ از میان آنها
رفت. آنها مدتی خوشحال بودند و عمرهای طولانی
داشتند. ولی کم کم متوجه شدند که مشکلات زیادی
متوجه آنها شده است از جمله هر مردی باید از مادرش
و پدر و مادر مادرش و پدر و مادر مادر مادرش و همچنین

¹⁴ : ناجی جزایری، سید هاشم، پدران و مادران رحمت شده و
پدران و مادران نفرین شده، قم: ناجی جزایری،

از پدر و پدر و مادر پدرش و... مواظبت بکند. کم کم خانه هایشان را برای این تعداد نفرات، بزرگتر کردند و زمینهای بیشتری را برای خوراک این همه عائله به زیر کشت بردند.

عاقبت آنها پشیمان شدند و نزد ذی الکفل آمده
! و درخواست کردند تا مرگ دوباره به میانشان بیاد^{۱۵}

تا روحانیت حاکم است نماز نمیخوانم!

یک نفر از افراد متشخص و پولدار در شهری گفته بود
تا روحانیت حاکم بر این کشور است من نماز نمی
خوانم!

معنای جمله ایشان است که اگر طاغوت ها حاکم باشند
من نماز نمیخوانم! اگر شاه فاسد و جنایتکار و ظالم،
حاکم باشد نماز نمیخوانم! ولی اگر حکومت اسلامی و

ولایت فقیه که ادامه حرکت انبیاء است حاکم باشد
نماز نمیخوانم!

درباره این افراد در روایت است :

از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی
است که: «هر که ظلم کند، و هر که یاری ظالم کند، و
هر که راضی به ظلم او باشد، هر سه ظالمند و در ظلم
شریک اند»¹⁶.

اری اگر شخصی فرد ظالمی را تایید کند تمام گناهان
ان ظالم در پرونده ایشان هم نوشته میشود! لذا همه
گناهان و ظلم هایی که خاندان پهلوی کردند در
کارنامه این اقا نوشته شده است!

¹⁶ بحار الانوار، ج 75، ص 312، ح 16

